راز تاریخی تمایل ریاض به استفاده از نیروهای شبه‌نظامی و تکفیری «جولانی» به بهانه تمایل حاکمان خودخوانده سوریه برای پیوستن به پیمان مکه

به خانه برمی‌گردیم!



جواد نوائیان رودسری | به تازگی اخباری درباره حمایت‌های نوین سعودی‌ها از «احمد الشرع» با نام تکفیری «ابومحمد الجولانی»، حاکم خودخوانده سوریه به گوش می‌رسد. حمایت‌هایی که قرار نیست صرفاً در مرحله حمایت باقی بماند و باید به یک بده‌بستان میدانی تبدیل شود. گزارش‌ها می‌گویند قرار است رژیم سعودی برای مهار مبارزان یمنی و کاستن از حجم پیروزهای آن‌ها، به نیروهای تکفیری تحت فرماندهی جولانی تکیه کند؛ نیروهایی که عمری تغذیه مادی، اطلاعاتی و عقیدتی آن‌ها برعهده رژیم ریاض بوده است و حالا باید همه آن حمایت‌ها را با حضور میدانی در یمن جبران کنند. البته جولانی ادعا می‌کند این رابطه برای بهبود شرایط اقتصادی سوریه و بحران ناشی از جنگ داخلی این کشور شکل گرفته؛ اما اظهر من الشمس است که چنین نیست! مروری بر تاریخ روابط جبهةالنصره و شخص جولانی با سازمان‌های اطلاعاتی رژیم سعودی، پرده از این ارتباط برمی‌دارد و نشان می‌دهد رژیم ریاض به دنبال استفاده از نیروهای تکفیری تولید شده در خارج از مرزهای عربستان برای حل معضلی است که گریبان ریاض را گرفته و گلوی سعودی‌ها را می‌فشارد. اینکه آیا چنین انتخابی مؤثر خواهد بود یا نه، موضوع نوشتار ما نیست؛ اما می‌توان با مرور تاریخ دو دهه گذشته به اصل و اساس روابط میان جولانی و گروهش با رژیم سعوی پی برد؛ روابطی که درک آن‌ها می‌تواند در شناخت رویکرد رژیم ریاض در این برهه زمانی مؤثر باشد.

■پیوندی که در سکوت شکل گرفت

هنگامی که در اواخر سال ۲۰۱۱ و اوایل سال ۲۰۱۲ نام «جبهةالنصره» به عنوان شاخه القاعده در سوریه بر سر زبان‌ها افتاد، هیچ ناظری تصور نمی‌کرد این گروه کوچک، در کمتر از یک دهه به بازیگر اصلی در میان مخالفان بشار اسد تبدیل و در نهایت، موفق به تصاحب قدرت شود؛ اما آنچه در تحلیل‌های رسمی و رسانه‌ای غالباً نادیده گرفته می‌شود، نقش تعیین‌کننده عربستان سعودی در شکل‌گیری، تقویت و در نهایت صعود این گروه به قدرت است. این مقاله با تکیه بر گزارش‌های موجود نشان می‌دهد چگونه ریاض نه تنها از نظر مالی و لجستیکی؛ بلکه در سطح عقیدتی و شبکه‌سازی، زمینه‌های رشد جبهةالنصره را فراهم آورد و ابومحمد جولانی را از یک فرمانده میدانی گمنام به بازیگری بدل کرد که امروز در دمشق قدرت را در دست دارد.

■بندر بن سلطان: معمار پروژه جولانی

کلید فهم رابطه عربستان و جبهةالنصره و البته فرمانده آن «ابومحمد الجولانی»، نام «بندر بن سلطان» است. گاردین در اکتبر ۲۰۱۲ گزارش داد بندر بن سلطان پس از انتصاب به عنوان رئیس سازمان اطلاعات رژیم سعودی توسط ملک عبدالله و در جولای همان سال، مسئولیت هماهنگی سیاست‌های عربستان در قبال بحران سوریه را بر عهده گرفت. این گزارش، او را «شبکه‌ساز کهنه‌کار و تندرو» توصیف می‌کند که سابقه حمایت از برخی جریان‌های تندرو در افغانستان را طی دهه ۱۹۸۰ با حمایت سیا، در کارنامه دارد و به شدت به ایران خصومت می‌ورزد؛ اما آنچه پشت این انتصاب قرار داشت، چیزی فراتر از فعالیت‌های اطلاعاتی ساده بود. بر اساس گزارش نشریه «اینتلیجنس آنلاین» که شبکه العالم در ژانویه ۲۰۱۳ آن را بازنشر کرد، سازمان اطلاعات عربستان به ریاست بندر بن سلطان، مسئول تأسیس جبهةالنصره بود.

این نشریه فرانسوی که معمولاً اطلاعات خود را از منابع اطلاعاتی غرب بدست می‌آورد، نوشت سازمان اطلاعات عربستان پس از تماس‌های گسترده با گروه‌های مسلح در عراق، کمک به تأسیس جبهةالنصره را در دستور کار قرار داد. بر پایه این گزارش «با حمایت‌های مالی سازمان اطلاعات عربستان و پشتیبانی هم‌پیمانان این سازمان در منطقه و به ویژه در لبنان، جبهةالنصره به سرعت مسلح شد و توانست به نیروهای ارتش سوریه حمله کند». این حمایت اولیه، نه یک کمک اتفاقی؛ بلکه یک پروژه سازمان‌یافته بود که طی آن، تجربه جنگ عراق به سوریه منتقل می‌شد. نکته حائز اهمیت آن است که این حمایت در سطحی گسترده‌تر و از سوی شبکه‌ای از ثروتمندان و نهادهای غیررسمی نیز جریان داشت. رویترز در آگوست سال ۲۰۱۴ گزارش داد «مقامات غربی معتقدند ثروتمندان عرب خلیج فارس در کشورهایی مانند عربستان و کویت منبع اصلی تأمین مالی شبه‌نظامیان اسلام‌گرای سلفی در جنگ علیه اسد بوده‌اند». با این حال، آنچه عربستان را از سایر بازیگران متمایز می‌کند، نه فقط پول؛ بلکه جهت‌گیری راهبردی و پیوندی عقیدتی است که در ادامه موجودیت آن را بررسی خواهیم کرد.

■«وهابیت» به مثابه زیربنای «النصره»

برای درک عمق رابطه عربستان و جبهةالنصره نمی‌توان از بستر عقیدتی چشم پوشید. جبهه «النصره» به عنوان شاخه‌ای از «القاعده»، بر مبنای اقدام‌های افراطی و رویکردی سلفی شکل گرفت که ریشه‌های آن به وهابیت، به عنوان مذهب رسمی در عربستان بازمی‌گردد. این پیوند عقیدتی صرفاً یک بحث نظری نیست؛ بلکه پیامدهای عملی و خشونت‌بار داشته و دارد. نمونه بارز این پیوند، شخصیت «عبدالله المحیسنی» است؛ واعظ سعودی‌الاصل که بر اساس آرشیو «الذاکرة السوریة»، در شهر بریده در منطقه قصیم عربستان متولد شد و در رشته فقه تطبیقی از دانشگاه «محمد بن سعود» مدرک گرفت. او بین آگوست و اکتبر سال ۲۰۱۳ به سوریه رفت و در آنجا به عنوان «قاضی شرع» میان گروه‌های مختلف از جمله جبهةالنصره و داعش فعالیت کرد. در سال ۲۰۱۷ اختلافاتی بین او و رهبری هیئت تحریرالشام پیش آمد و به تدریج از صحنه عقب نشست؛ اما پیش از عقب‌نشینی، المحیسنی یکی از فعال‌ترین چهره‌های تبلیغی و مالی النصره بود. روزنامه لبنانی «السفیر» در نوامبر ۲۰۱۴ به نقل از حساب کاربری «سریة الملحمة» وابسته به «مؤسسة البتار الإعلامیة» سعودی فاش کرد که شبکه تأمین مالی المحیسنی شامل نام‌هایی نزدیک به شخصیت‌های بلندپایه رژیم سعودی مانند نایف بن عبدالعزیز بوده است. بر اساس این گزارش، کمک‌های جمع‌آوری شده در چارچوب کمپینی مالی که المحیسنی بر آن نظارت داشت، از طریق بانک «الراجحی» به حساب شخصی به نام «محمد یحیی محنایة» انتقال می‌یافت که نماینده «اتحادیه عمومی سوریه برای جمعیت‌های خیریه و نهادهای امدادی» نامیده می‌شد. این گزارش تصریح می‌کند «شبکه تأمین مالی که این حساب از آن پرده برداشت، شامل نام‌هایی بود که به شخصیت‌های بزرگ رژیم سعودی نزدیک بودند» و «کمپین‌های حمایتی که در عربستان یا سایر کشورهای خلیج فارس اعلام می‌شود، چیزی جز پوششی برای پنهان کردن حمایت واقعی این دولت‌ها از گروه‌های خاص؛ از جمله جبهةالنصره نیست». این جنایات که با استناد به فتاوای تکفیری انجام می‌شد، دقیقاً همان الگویی را بازتولید می‌کرد که وهابیت در قبال مخالفان خود به کار برده بود. تفاوت تنها در ابزار و میدان بود، با همان ایدئولوژی و تفکر.

■پُل‌های ارتباطی

شناسایی حلقه‌های واسط میان ریاض و جبهةالنصره برای درک ماهیت این رابطه ضروری است. در سطح رسمی، بندر بن سلطان به عنوان معمار اصلی پروژه سوریه شناخته می‌شود. گاردین در آوریل سال ۲۰۱۴ هنگام برکناری او از ریاست اطلاعات نوشت: «رسانه‌های تحت کنترل نظام سوریه و متحدانش در لبنان بارها به بندر حمله و او را به حمایت از رادیکال‌های اسلام‌گرای سنی در سوریه متهم کرده‌اند». این اتهام اگرچه از سوی طرف متخاصم مطرح شده؛ اما با گزارش‌های دیگری درباره نقش بندر همسو است. از سوی دیگر، «عبدالله المحیسنی» یکی از مهم‌ترین واسطه‌های میدانی است. او نه تنها یک واعظ؛ بلکه یک شبکه‌ساز مالی بود که با شیوخ ثروتمند خلیج فارس؛ کسانی که از جریان‌های سلفی حمایت مالی می‌کنند، ارتباط داشت و پول لازم را به گروه‌های مسلح در سوریه می‌رساند. البته این تنها منبع تأمین نیازهای مالی النصره نبود. روزنامه «السفیر» به نقل از یک منبع آگاه در جبهةالنصره گزارش داد که این جریان از «عدنان عرعور» (از مبلغان وهابی اهل سوریه) یک میلیون دلار کمک مالی دریافت کرده و «عرعور» فعالیت‌های خود را تحت نظر «سازمان اطلاعات سعودی» انجام می‌داده است.

در سطح سیاسی نیز «ائتلاف معارضان» که سعودی‌ها حامی اصلی آن بودند، نقش پوشش برای انتقال منابع و مشروعیت‌بخشی به گروه‌های مسلح را ایفا کرد. نمونه بارز این همکاری، پرونده «تجارت حج» است. روزنامه لبنانی «الاخبار» در جولای سال ۲۰۲۴ در گزارش تحقیقی خود نوشت که عربستان حدود ۹ سال پیش، مسئولیت سهمیه حجاج سوری را به ائتلاف معارضان سپرد؛ اما داده‌های «کمیته عالی حج»، وابسته به ائتلاف نشان می‌دهد حدود یک‌سوم از حجاج سوری (۳ هزار و ۱۳۶ نفر) از مناطق تحت کنترل گروه‌های مسلح در شمال سوریه خارج شده‌اند و از گذرگاهی که تحت کنترل «تحریر الشام» است، به ترکیه رفته‌اند. این گزارش تأکید می‌کند «برخی از مسئولان کاروان‌ها، رهبران جبهةالنصره بودند» و «تحریر الشام به رهبری جولانی، بخش قابل توجهی از تجارت حج را تصاحب کرد».

■نقش جولانی و صعود تدریجی او

ابومحمد جولانی پیش از تأسیس جبهةالنصره در زندان آمریکایی «بوکا» در عراق به سر می‌برد و سپس، به عنوان فرمانده میدانی «القاعده» در عراق فعالیت می‌کرد. وی در سال ۲۰۱۱ به سوریه فرستاده شد تا شاخه‌ای از القاعده را در این کشور ایجاد کند؛ اما آنچه مسیر او را از سایر فرماندهان جهادی متمایز کرد، ارتباط با شبکه‌های اطلاعاتی رژیم ریاض در منطقه بود.

جولانی به خوبی درک کرد که بقا و صعود او در گرو حفظ رابطه با حامیان منطقه‌ای جریان سلفی است. در حالی که ترکیه نقش لجستیکی و نظامی پررنگ‌تری در شمال سوریه داشت، عربستان نقش «پشتوانه مالی و عقیدتی» را ایفا می‌کرد. جولانی از تغییر نام و ظاهر سلفی خود برای کسب مشروعیت بیشتر بهره برد. او در سال ۲۰۱۶ جبهةالنصره را منحل و «هیئت تحریر الشام» را تأسیس کرد؛ اقدامی که اگرچه ظاهری تاکتیکی داشت؛ اما نشان‌دهنده درک او از نیاز به فاصله‌گیری ظاهری از القاعده برای جلب حمایت بازیگران منطقه‌ای بود. «المحیسنی» نیز در تأسیس «هیئت تحریر الشام» در کنار جولانی نقش داشت و به عنوان یکی از تأثیرگذارترین سرکردگان عقیدتی آن شناخته می‌شد.

■جنایات النصره: وبترین عملی وهابیت

جبهةالنصره در سال‌های فعالیت خود، مجموعه‌ای از جنایات هولناک را مرتکب شد که نه تصادفی؛ بلکه بازتاب مستقیم ایدئولوژی تکفیری حاکم بر آن بود. این جنایات، «وبترین عملی» آموزه‌هایی است که از مراکز وهابی در عربستان سعودی تغذیه می‌شد. نمونه مستند آن، عملکرد عبدالله المحیسنی است. بر اساس گزارش‌های موجود درباره او، المحیسنی در سال ۲۰۱۵ در پایگاه هوایی ابوالظهور در استان ادلب، پس از اسارت ده‌ها سرباز سوری، در ویدئویی اعلام کرد که آن‌ها را «مرتد» می‌داند و اندکی بعد آن اسرا به رگبار بسته شدند. المحیسنی همچنین در سخنرانی‌های خود نیروهای شبه‌نظامی سلفی را به کشتن شیعیان و اقلیت‌های مذهبی دیگر در سوریه تحریک و تحریص می‌کرد. عفو بین‌الملل در سال ۲۰۱۴ گزارش داد که در ۱۱ دسامبر ۲۰۱۳، نیروهای جبهةالنصره به شهر کارگری «عدرا العمالیة» در شمال‌شرق دمشق یورش بردند. عناصر النصره با تفتیش خانه به خانه بر اساس هویت مذهبی، کارمندان دولتی، کارگران نیروگاه و شهروندان وابسته به اقلیت‌ها (علوی، شیعه، مسیحی و دروزی) را جدا و در ملأعام اعدام کردند. اجساد برخی قربانیان در کوره‌های نانوایی انداخته یا در خیابان‌ها رها شد.

خبرگزاری فرانسه به نقل از گزارشگران مستقر در سوریه، در اکتبر سال ۲۰۱۵ گزارش داد که ابومحمد الجولانی -کسی که امروز او را در ظاهری متفاوت، با کت و شلوار و کراوات و در حال بازی بسکتبال می‌بینیم- در پیامی صوتی به شبه‌نظامیان سلفی جبهةالنصره دستور داد: «هیچ گزینه‌ای جز شعله‌ور کردن نبرد و هدف قرار دادن شهرها و روستاهای نصیری‌ها (علویان) در لاذقیه نداریم... روزانه صدها راکت بر سر روستاهای آن‌ها بریزید». پیامد این دستور، کشتار ده‌ها غیرنظامی؛ اعم از زن و مرد و کودک بود. این صحنه‌ها دقیقاً بازتولید همان منطق تکفیری و سلفی است که طی تاریخ وهابیت، علیه مخالفان این جریان به کار گرفته شده است. جنایاتی چنین وحشیانه که با استناد به فتاوای تکفیری انجام می‌شد، نشان می‌دهد جبهةالنصره نه یک گروه مسلح معمولی؛ بلکه پروژه‌ای ایدئولوژیک بود که ریشه‌های آن در همان سرزمینی قرار داشت که حامیان مالی‌اش از آن برخاسته بودند. رژیم سعودی هیچ‌گاه جنایات فرقه‌ای این گروه علیه شیعیان، علویان و مسیحیان را به طور جدی محکوم نکرد. این سکوت، خود نشانه‌ای از رضایت ضمنی و تداوم پیوندهای عقیدتی و مالی بود.

■پیوندی که انکارشدنی نیست

آنچه در این بررسی آشکار می‌شود، این واقعیت است که صعود جبهةالنصره و ابومحمد جولانی به قدرت در سوریه، بدون حمایت همه‌جانبه عربستان سعودی نه ممکن بود و نه قابل تصور. این حمایت در سه سطح انجام گرفت: سطح مالی-لجستیکی (از طریق بندر بن سلطان و شبکه‌های غیررسمی)، سطح عقیدتی (از طریق ترویج وهابیت تکفیری که پشتوانه جنایات النصره شد و چهره‌هایی مانند المحیسنی آن را نمایندگی می‌کردند) و سطح اقتصادی-اداری (از طریق سپردن پرونده‌هایی مانند حج به شبکه‌های تحت نفوذ جولانی).

جولانی امروز در دمشق نشسته؛ اما ردپای ریاض در مسیر پر خون او تا رسیدن به قدرت، انکارشدنی نیست. رژیم سعودی نه تنها در شکل‌گیری جبهةالنصره نقش داشت؛ بلکه با حمایت مالی و عقیدتی خود، این گروه را به «ابزار» پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای‌اش در سوریه تبدیل کرد و اکنون زمان آن رسیده که از این حربه برای جلوگیری از یک سقوط تمام‌عیار استفاده کند؛ سقوط در برابر مبارزات شجاعانه مردم یمن؛ اما واقعیت آن است که استفاده از ظرفیت تکفیری‌های فعال در سوریه که نیروهای تحت کنترل جولانی هستند، نمی‌تواند مشکل سعودی‌ها را در جبهه یمن حل کند. معادله یمن، معادله‌ای کاملاً متفاوت و برخوردار از ویژگی‌های منحصر به فردی است که با چنین شیوه‌هایی قابل حل و فصل نیست.

سعودی‌ها پیش‌تر نیز از این شیوه برای کنترل اوضاع استفاده کردند؛ آوردن مبارزان سودانی فعال در «دارفور» به میدان جنگ با یمنی‌ها در میانه دهه ۲۰۱۰ میلادی، نه تنها گرهی از مشکلات باز نکرد؛ بلکه پس از انتشار اخبار مربوط به آن، تبدیل به افتضاحی بین‌المللی شد.

تصور سعودی‌ها مبنی بر اینکه می‌توانند از چاقوی میوه‌خوری به عنوان شمشیر استفاده کنند، جاهلانه و ناشی از توهم‌هایی است که منشأ و دلیل آن را پیش‌تر و در مقاله‌ای دیگر توضیح دادم.

عبور از جنگ ظاهراً کلاسیک به جنگ پارتیزانی که نیروهای یمنی در آن به شدت خبره هستند، تنها جنایتکاران گروه جولانی را به وادی مرگ خواهد کشاند.

ترجمه

اسرار ترور کِنِدی؛ ابهاماتی که به قرن ۲۱ رسید

جف والن‌فِلت / ترجمه: نوائیان | ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقه روز ۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۳ / اول آذر ۱۳۴۲ جان. اف.کندی، رئیس جمهور آمریکا در دالاس تگزاس ظاهراً به ضرب گلوله «لی هاروی اُسوالد» به قتل رسید. ترور اُسوالد دو روز پس از ترور کندی، به دست «جک روبی»، مدیر یک کلوپ شبانه در دالاس، پرونده قتل کندی را به یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های جنایی-سیاسی تاریخ قرن بیستم تبدیل کرد. پنج روز پس از کشته شدن اُسوالد، لیندن جانسون، معاون کندی و رئیس جمهور بعدی آمریکا کمیته‌ای موسوم به «وارن» را تشکیل داد تا درباره این ترور بررسی دقیق‌تری صورت گیرد و نقاط ابهام روشن‌تر شود؛ اما این اتفاق نیفتاد که نیفتاد! تحقیقات کمیته وارن نتوانست دهان خبرنگاران و مورخان را درباره اتفاقات و حواشی مربوط به ترور کندی ببندد. ده‌ها و شاید صدها تئوری درباره چرایی و چگونگی ترور وی مطرح شد؛ اما هیچ‌کدام به قطعیت نرسید. آنچه در ادامه می‌خوانید، فرازهایی از مقاله مربوط به این واقعه در دایره‌المعارف بریتانیکا (britannica) است که توسط جف والن‌فِلت به رشته تحریر درآمده است. موضوع ترور کندی یکی از مهم‌ترین نشانه‌های قابل مطالعه درباره تاریخ سیاسی ایالات متحده و نمای واقعی رفتارهایی است که گاه و بیگاه، نمادهای بیرونی و قابل مشاهده پیدا می‌کند.

■آیا کاسترو در ترور نقش دارد؟

گزارش‌های «کمیته وارن» خیلی زود به چالش کشیده شد و افراد زیادی پیدا شدند که دیدگاه‌های این کمیته را زیر سؤال ببرند. مجموعه‌های متنوعی از کتاب‌ها در این باره به چاپ رسید که گستره تاریخی انتشار آن‌ها به قرن ۲۱ هم کشیده شد. از نخستین کتاب‌هایی که با این نیت انتشار یافت، می‌شود به «شتاب‌زدگی قضاوت مارک‌لین: نقدی بر تحقیقات کمیته وارن درباره قتل رئیس جمهور» اشاره کرد که در سال ۱۹۶۶م (۱۳۴۵ش) از زیر چاپ بیرون آمد. بعضی از تئوری‌ها، انگشت اتهام را به سوی کوبا و شخص فیدل کاسترو می‌گرفت؛ به ویژه وقتی این حقیقت فاش شد که سیا، ده‌ها نقشه را برای ترور و حذف رئیس جمهور کوبا اجرا کرده است؛ اما کوبا و شخص فیدل، این اتهامات را قویاً رد کردند؛ به ویژه آنکه شواهدی هم برای تأیید این تئوری وجود نداشت. از آن طرف هم افرادی پیدا شدند که معتقد بودند مخالفان کاسترو، کندی را به دلیل مماشات با وی ترور کرده‌اند و ادعا داشتند که یک انجمن ضدکاسترو، مستقر در نیواورلئان ترتیب ترور کندی توسط اُسوالد را داده است.



■گَریسون و حواشی یک تئوری

تئوری‌های دیگری هم وجود داشت؛ مثلاً برخی اعتقاد داشتند ترور کندی به واسطه اقدام‌های برادر وی که دادستان بود، اتفاق افتاد. آن‌ها می‌گفتند تلاش‌های برادر کندی برای مبارزه با گانگسترها و مافیای مستقر در شیکاگو، کار دست رئیس جمهور داده است. در واقع این‌ها ترور کندی را بخشی از یک سلسله جرایم سازمان‌یافته می‌دانستند. جالب‌تر از همه، تئوری مطرح شده از سوی «جیم گَریسون»، دادستان ناحیه نیواورلئان بود که ترور را اقدام مشترک عناصر ضدکاسترو و مخالف کمونیست‌ها در این منطقه می‌دانست و برای این ادعا شواهدی هم ارائه می‌داد. او «شاو»، مأمور سابق اف.بی.آی را به همین اتهام دادگاهی کرد؛ اما خب، راه به جایی نبرد. بعدها تحقیقات گریسون مبنای ساخت فیلم «جی.کی. اف» توسط اولیور استون در سال ۱۹۹۱م شد.

■تحقیق جدید؛ ۱۳ سال پس از ترور

تشکیک در گزارش کمیته وارن تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۹۷۶م کمیته‌ای منتخب از نمایندگان کنگره آمریکا برای تحقیق دوباره روی ترور کندی تشکیل شد؛ چیزی حدود ۱۳ سال پس از واقعه. آن‌ها به بررسی شواهدی تازه‌یاب پرداختند؛ فیلم هشت میلیمتری «زاپرودر» که ظاهراً نشان می‌داد به کندی از جهت دیگری شلیک شده و ترور او، بی‌شباهت به ترور مارتین لوترکینگ نیست. همین‌طور افشای مکالمات ضبط شده پلیس دالاس که نشان می‌داد بیش از چهار گلوله به سمت کندی شلیک شده است؛ در حالی که طبق اطلاعات موجود، اُسوالد تنها سه گلوله شلیک کرده بود. نتایج بدست آمده در کمیته کنگره هم تفاوت اساسی با نتایج کمیته وارن نداشت؛ آن‌ها نیز دخالت کوبا یا اتحاد جماهیر شوروی را در ترور کندی رد کردند تا دوباره همه‌چیز سر جای اولش برگردد؛ یعنی ابهامات گسترده درباره ترور و قتل کندی همچنان به اندازه زمان مرگ وی باقی بماند.